

۳

ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی

۱- سوسیالیسم ارتجاعی

الف- سوسیالیسم فنودالی

اشرافیت های فرانسه و انگلستان، بدلیل موقعیت تاریخی شان، بر ذمه ی خود می دیدند که اعلامیه هائی بر علیه جامعه ی جدید بورژوائی بنویسند. در انقلاب ژوئیه ی ۱۸۳۰ فرانسه و در جوش و خروش اصلاح طلبانه ی انگلستان^{۱۴}، این اشرافیت ها، بار دیگر در مقابل این قدرت نوخاسته ی نفرت انگیز سر تسلیم فرود آوردند. از آن به بعد، از مبارزه ی جدی سیاسی دیگر حرفی به میان نمی آمد. تنها امکان مبارزه ی ادبی باقی بود. لکن در قلمرو ادبیات هم ناله و زاری قدیمی دوره ی تجدید سلطنت* غیر ممکن شده بود.

طبقه ی اشراف، برای جلب همدردی، مجبور بود به ظاهر از منافع خود چشم بپوشد و حکم محکومیت علیه بورژوازی را، تنها بسود طبقه ی کارگر استنثار شده رقم بزند. بدین ترتیب اشرافیت، با سر دادن هزلیات در باره ی ارباب جدید خود و با خواندن پیش بینی های شوم از بلائی قریب الوقوع در گوش بورژوازی، انتقام خود را از او گرفت.

*نه تجدید سلطنت انگلستان از سال ۱۶۸۹-۱۶۶۰، بلکه دوران تجدید سلطنت فرانسه از ۱۸۳۰-۱۸۱۴.^{۱۵} (حاشیه انگلس بر چاپ انگلیسی ۱۸۸۸)

سوسیالیسم فئودالی، این چنین بوجود آمد: نیمی نوحه و نیمی هزل؛ نیمی انعکاس گذشته و نیمی بیم آینده؛ گاهی با خرده گیری تلخ و شوخ و کنایه آمیزش، تیرش را درست در قلب بورژوازی می زد؛ لکن، بدلیل عدم قابلیت کاملش در درک پیشروی تاریخ جدید، پیوسته اثری از مزاح و خنده بجا می گذاشت.

اشرافیت برای جلب مردم بسوی خویش، کیسه ی گدائی پرولتاریا را، همچون پرچمی، پیشاپیش خود به حرکت در آورد. لکن مردم، که بکرات به آنان می پیوستند، بر سر قصرهای دور افتاده ی اشرافیت، نشان های قدیمی فئودالی را دیدند و خنده ای بلند و گستاخانه سر داده، سر خود گرفتند.

یکی از بخش های لژیونیمست های^{۱۶} فرانسوی و "انگلستان جوان"^{۱۷} این دورنما را عرضه کردند.

فئودالیست ها، با اشاره به اینکه شیوه ی استثمار آنان با شیوه ی بورژوازی فرق دارد، فراموش می کنند که آنان در اوضاع و شرایطی استثمار می کردند که با اکنون فرق می کند و حالا دیگر کهنه شده است. با نشان دادن اینکه در دوره ی سلطه ی آنان، پرولتاریای جدید وجود نداشت، آنان فراموش می کنند که بورژوازی جدید نتیجه ی ضروری شکل جامعه ی خود آنان است.

علاوه بر این، آنان آنچنان کم قادر به پوشاندن صبغه ی ارتجاعی انتقاد خویش هستند، که اتهام اصلی شان علیه بورژوازی فقط به این منجر می شود که در زیر سلطه ی رژیم بورژوازی، طبقه ای دارد بوجود می آید که مأموریت دارد چنان نظام قدیمی اجتماع را در هم بکوبد که نه تاک بماند و نه تاکستان.

آنچه آنان در بورژوازی ملامت میکنند بیشتر این نیست که بورژوازی یک پرولتاریا خلق میکند، بلکه بیشتر به خاطر آنست که بورژوازی یک پرولتاریای انقلابی خلق میکند.

به همین دلیل از نظر عمل سیاسی، آنان در تمام اقدامات تهدید آمیز علیه طبقه ی کارگر شرکت می کنند و در زندگی عادی برغم عبارات پُرطمطراق شان خم می شوند تا سیب های طلائی را که از درخت صنعت به زمین افتاده، بردارند، و حقیقت و عشق و شرف را در یک معامله ی پایپای، به پای پشم و چغندر قند و عرق سیب زمینی بریزند*.

همانطور که کشیش پیوسته دست در دست زمین دار حرکت کرده است، سوسیالیسم کلیسائی نیز دوشادوش سوسیالیسم فئودالی حرکت می کند. هیچ چیز ساده تر از دادن رنگی سوسیالیستی بر ریاضت مسیحی نیست. آیا مسیحیت، علیه مالکیت خصوصی، ازدواج، و دولت جهاد نکرده است؟ و آیا بجای اینها نیکوکاری و فقر، عزلت گزینی و خوار داشتن نفس، زندگی خانقاهی و کلیسای مادر را تبلیغ نکرده است؟ سوسیالیسم مسیحی چیزی جز آن آب متیرک نیست که بوسیله ی آن کشیش، آلام درونی اشراف را تسکین می دهد.

* این بیشتر در مورد آلمان صادق است. کشوری که اشرافیت زمیندارش و حکومت اربابی^{۱۸} اجازه داده اند بخش های عظیمی از زمین هاشان و به حساب خود آنان بوسیله مباشرانشان کشت شود، و بیشتر صاحبان کارگاه های وسیع چغندر قند و صاحبان عرق کشی سیب زمینی هستند. اشرافیت ثروتمندتر بریتانیا، هنوز قدری مقامشان بالاتر است؛ ولی آنان نیز می دانند که چگونه به جبران تنزل بهای اجاره، نام خود را بر روی دلالات سهامی بگذارند که متعلق به شرکتهای سهامی کمابیش مجهول الهویه هستند. (حاشیه انگلس بر چاپ انگلیسی ۱۸۸۸)

ب- سوسیالیسم خرده بورژوائی

اشرافیت فئودالی تنها طبقه ای نبود که بورژوازی معدومش کرد، تنها طبقه ای نبود که شرایط موجودیتش، در فضای جدید جامعه ی بورژوائی رو به زوال گذاشت و از میان رفت. شهرنشینان قرون وسطی و خرده مالکان روستائی پیش کسوت بورژوائی جدید بودند. در کشورهایی که از نظر صنعتی و اقتصادی پیشرفتی نکرده اند، این دو طبقه، به زندگی گیاهی و بطنی خود در کنار بورژوازی در حال رشد ادامه می دهند.

در کشورهایی که تمدن جدید کمال رشد خود را داشته است، طبقه ی جدیدی از خرده بورژوا تشکیل شده که بین پرولتاریا و بورژوازی در نوسان است و پیوسته به عنوان بخش مکملی از جامعه ی بورژوائی تجدید نیرو می کند. با وجود این فرد فرد اعضاء این طبقه، در نتیجه ی رقابت، پیوسته به اعماق پرولتاریا پرتاب می شوند، و هر قدر که صنعت جدید رشد می کند، آنان به رأی العین، آن لحظه از تاریخ را مجسم می کنند که در آن به عنوان بخش مستقلی از جامعه ی جدید بکلی ناپدید شده، در کارگاهها، کشاورزی و تجارت، جای خود را به ناظران، مستخدمان و مغازه داران خواهند داد.

در کشورهایی چون فرانسه که در آن بیش از نیمی از جمعیت را روستائیان تشکیل می دهند، این طبیعی بود که نویسندگانی که جانب پرولتاریا را در مقابل بورژوازی می گرفتند، در انتقاد خود از رژیم بورژوائی، باید از ضوابط روستائیان و خرده بورژوازی سود می جستند، و از دیدگاه این طبقات بینامین، باید سینه برای دفاع از طبقه ی کارگر سپر می کردند. سوسیالیسم

خرده بورژوازی، بدینگونه بوجود آمد. سیسموندی* نه تنها در فرانسه، بلکه در انگلستان نیز، رهبر این مکتب بود.

این مکتب سوسیالیسم، با موشکافی فراوان، تضادهای موجود در شرایط تولید جدید را تشریح کرد. دفاع ریائی اقتصاد دانان را فاش ساخت. اثرات مخرب ماشین و تقسیم کار، تمرکز سرمایه و زمین در ید قدرت گروهی قلیل، تولید زیادی و بحرانه‌ها را، بدون چون و چرا ثابت کرد؛ نابودی محتوم خرده بورژوا و روستائی را روشن کرد و نیز فلاکت پرولتاریا را، هرج و مرج تولید و عدم تساوی آشکارا در توزیع ثروت را، و نیز جنگ صنعتی کشتار دسته جمعی بین الملل را و نیز انحلال ضمانت های اخلاقی سابق، روابط خانوادگی سابق و ملیت های سابق را.

لکن این شکل سوسیالیسم از دیدگاه هدف های مثبت خود، یا بدنبال احیاء وسائل قدیمی تولید و مبادله و به همراه آن احیاء مناسبات مالکیت قدیم و اجتماع قدیم است، و یا بدنبال چپاندن وسائل جدید تولید و مبادله در چارچوب روابط مالکیت کهن، روابطی که از طریق خود آن وسائل ناپدید شده است و یا باید ناپدید می شد. در هر دو حال، این سوسیالیسم هم ارتجاعی است و هم ناکجا آبادی.

لُب کلام این سوسیالیسم عبارتست از: صنف های مجتمع برای کار کارگاهی و روابط پدر سالاری در کشاورزی.

سرانجام، وقتیکه حقایق سر سخت تاریخ تمام اثرات مستی بخش خودفریبی را از بین برد، این شکل سوسیالیسم، با هذیان فلاکت باری از یأس، پایان یافت.

* Sismondi

ج- سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم "حقیقی"

ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی فرانسه ادبیاتی که تحت فشار بورژوازی صاحب قدرت بوجود آمد، و جلوه گاه مبارزه علیه این قدرت بود، موقعی به آلمان معرفی شد که بورژوازی در آن کشور، مبارزه اش را تازه با مطلق پرستی فئودالی آغاز کرده بود.

فیلسوفان و فیلسوف نمایان و عشاق کلمات زیبا در آلمان، با ولع تمام به این ادبیات یورش بردند، بی آنکه بدانند که وقتیکه این نوشته ها از فرانسه به آلمان هجرت کرده بود، شرایط اجتماعی فرانسه به همراه این نوشته ها، سفر نکرده بود. این ادبیات فرانسوی، در تماس با شرایط اجتماعی آلمان، کلیه ی اهمیت عملی و فوتی و فوری خود را از دست هشت، و جنبه ای مطلقاً ادبی پیدا کرد. بدین ترتیب، از دیدگاه فلاسفه ی قرن هجدهم آلمان، در خواست های نخستین انقلاب کبیر فرانسه، چیزی نبود جز در خواستهای "خرد عملی" بطور کلی؛ و تجلی اراده ی بورژوازی انقلابی فرانسه، در چشم فلاسفه ی آلمانی، بیان کننده ی قوانین اراده ی مطلق، و اراده ای بود که بناچار اراده ی واقعی بشر عموماً باید باشد.

تمام کار ادبای آلمانی منحصر شد به اینکه عقاید جدید فرانسه را با وجدان فلسفی کهن خود هماهنگ سازند. و یا بطریق اولی، بی آنکه عقاید فلسفی خود را ترک کنند، آراء فرانسوی را به فکر خود پیوند بزنند.

این پیوند سازی، بیشتر به کار ترجمه ای شباهت داشت، که در آن مترجم، فکر یک زبان خارجی را در زبان خود، صاحب اهلیت می کند.

همه می دانیم که چگونه رهبانان زندگی یأوه قدیسان کاتولیک را بر روی دست نویس هائی می نوشتند که آثار کلاسیک بت پرستی باستانی بر آن نگاشته شده بود. ادبای آلمان این شیوه را در مورد ادبیات کفرآمیز فرانسه بطور معکوس بکار گرفتند. آنان اباطیل فلسفی خود را در زیر نسخه ی اصلی فرانسوی نوشتند. مثلاً زیر نسخه ی اصلی انتقاد فرانسوی از کاربردهای اقتصادی پول، "از خود بیگانگی بشریت" را، و زیر نسخه ی اولیه انتقاد فرانسوی از دولت بورژوائی، "خلع ید از مقوله ی کل"* را گذاشتند؛ و همینطور تا آخر.

آنان نگارش این عبارات فلسفی بر ظهر نسخه ی اصلی انتقادات تاریخی فرانسوی را، بنام "فلسفه ی عمل"، "سوسیالیسم حقیقی"، "دانش واقعی سوسیالیسم"، "بنیاد فلسفی سوسیالیسم" و غیره، به زبان آلمانی قالب کردند. ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی فرانسه، بدین ترتیب یکسره اخته شد. و از آنجا که این ادبیات فرانسه، در دست آلمان ها از ارائه مبارزه ی یک طبقه با طبقه ی دیگر دست شست، آلمان ها چنین احساس کردند که بر "یکطرفه بودن فرانسوی ها" پیروز شده اند و دارند نه احتیاجات حقیقی بلکه احتیاجات حقیقت را، نه منافع پرولتاریا، بلکه منافع طبیعت انسانی و بطور کلی خود انسان را، جلوه گر می سازند، انسانی که به طبقه تعلق ندارند، واقعیت ندارد و تنها در قلمرو مه آلود رویای فلسفی به زندگی خود ادامه می دهد.

این سوسیالیسم آلمانی که مشق بچه مدرسه ای خود را آتیه جدی و بزرگ تلقی کرده، با چنجه ی خالی، به شیوه ی دلقکان، بازار گرمی کرده بود، در این حیص و بیص، معصومیت ملانقطی خود را از دست داد.

* Dethronement of the Category of the General

جدال بورژوازی آلمان، بویژه بورژوازی پروس، با اشرافیت فئودالی و سلطنت مطلق، و به یک معنا، نهضت لیبرال، هیجان بیشتری پیدا کرد.

بدین ترتیب، فرصتی که مدت‌های مدید سوسیالیسم "حقیقی" به دنبال آن بود بدستش افتاد تا در مقابل نهضت سیاسی خواسته‌های سوسیالیستی را بگذارد، و دشنام و لعن سنتی خود را به لیبرالیسم، دولت انتخاباتی و رقابت بورژوائی، آزادی بورژوائی مطبوعات و قانون‌گذاری بورژوائی، آزادی و مساوات بورژوائی، بدهد، و به توده‌ها موعظه کند که از این نهضت بورژوائی، نه تنها طرفی نخواهند بست، بلکه سخت متضرر هم خواهند شد. سوسیالیسم آلمانی سر بزنگاه فراموش کرد که انتقاد فرانسوی- که سوسیالیسم آلمانی عکس برگردان مسخره‌ی آن بود- به فرض موجودیت جامعه‌ی جدید بورژوائی نیازمند بود، با شرایط مخصوص موجودیت اقتصادی و سازمان سیاسی مطابق با آن؛ یعنی تمام آن چیزهایی که حصول آن هدف مبارزه‌ی آینده آلمان بود.

از نظر حکومت‌های مطلقه، با آن خیل کشیشان، استادان، میاشران روستائی، و مقامات دولتی، سوسیالیسم آلمانی در مقابل بورژوائی تهدیدکننده مترسکی بود که از آن حسن استقبال شد.

برای آن داروهای تلخ شلاق‌ها و گلوله‌هایی که بدان وسیله، و در همان زمان، همین حکومت‌ها خیزش‌های طبقه‌ی کارگر آلمان را می‌خواباندند، سوسیالیسم آلمانی، مکمل شیرینی بود.

بدین ترتیب سوسیالیسم "حقیقی"، ضمن اینکه سلاحی بود در دست حکومت‌ها برای مبارزه با بورژوازی آلمان، مستقیماً نماینده‌ی منافع ارتجاعی، یعنی منافع کوتاه‌نظران آلمانی، نیز بود. در آلمان، طبقه‌ی

خرده بورژوا، که از بقایای قرن شانزدهم است و از آن زمان تاکنون پیوسته به صور مختلف سر در می آورد، پایه ی اجتماعی واقعی وضع موجود است.

حفظ این طبقه، یعنی حفظ وضع موجود در آلمان. سیادت صنعتی و سیاسی بورژوازی، آنرا به نابودی حتمی تهدید می کند؛ از یک طرف به علت تمرکز سرمایه؛ و از طرف دیگر به علت پیدایش پرولتاریای انقلابی. سوسیالیسم "حقیقی" پیدا شد تا با یک تیر دو هدف را بکوبد. این سوسیالیسم مثل یک مرض واگیر شیوع کرد.

قبای بافته از تار عنکبوت خیال، با آن ململ دوزی لفظ قلمش، و سراپا غرقه در شبمن احساسات سوزناکش، این قبای عارفانه ای که سوسیالیست های آلمان تن نحیف "حقایق ابدی" خود، این یکپارچه پوست و استخوان را بدان می پوشیدند، سخت بفروش کالای اینان، در بازار عوام الناسی از این دست، کمک کرد.

سوسیالیسم آلمانی، بنوبه ی خود، بیش از پیش رسالت خود را به عنوان نماینده ی قلمبه پرداز کوتاه بنیان خرده بورژوا تشخیص داد.

سوسیالیسم آلمانی اعلام کرد که ملت آلمان ملت نمونه است، و خرده کوتاه بین آلمانی، انسان نمونه. سوسیالیسم آلمانی، به هر دنائت شیطانی این انسان نمونه، تعبیری پنهانی و عالی سوسیالیستی نسبت داد، که البته دقیقاً عکس سرشت واقعی آن بود. این سوسیالیسم آنچه آنرا با از گلیم خود فراتر برد که با کمونیسم مستقیماً مخالفت کرد و بدان بر چسب داشتن جهتی "وحشیانه ویرانگر" زد، و مدعی شد که بر مبارزات طبقاتی از مسند عالی خود، بطور بیطرفانه، پدیده تحقیر می نگرند. کلیه ی انتشارات باصطلاح سوسیالیستی و کمونیستی که

اکنون (۱۸۴۷) در آلمان دست بدست می گردد، به استثناء چند نشریه، یکسره متعلق به قلمرو این ادبیات پلید و نفرت انگیز است*.

۲- سوسیالیسم محافظه کار، یا سوسیالیسم بورژوائی

بخشی از بورژوازی هست که مایل است بر دردهای اجتماعی مرهم نهد تا ادامه ی حیات جامعه ی بورژوائی را تضمین کند.

به این بخش تعلق دارند اقتصاددانان، نوع پروران، بهبود دهندگان وضع طبقه ی کارگر، بانیان جمعیت های خیریه، اعضای انجمن های حمایت حیوانات، اعضای انجمن های جلوگیری از افراط و تفریط، و اصلاح طلبان زیر جلکی از هر قماش که بتوان تصورش کرد. بعلاوه این شکل سوسیالیسم، بصورت دستگاه های کامل فکری نیز قالب ریزی شده است.

می توان از کتاب فلسفه ی فقر** پرودون، به عنوان نمونه ی این شکل سوسیالیسم نام برد.

بورژواهای سوسیالیست نما، کلیه امتیازات شرائط اجتماعی جدید را می خواهند، بدون مبارزات و خطراتی که لزوماً از این شرائط ناشی می شود. آنان وضع موجود جامعه را می خواهند، بدون عناصر انقلابی و متلاشی کننده ی آن. آنان بورژوازی بدون پرولتاریا می خواهند. بورژوازی، طبعاً، دنیائی خلق می کند که در آن عالی ترین بودن، فوق العاده است؛ سوسیالیسم

* طوفان انقلابی ۱۸۴۸،^{۱۹} طومار این گرایش ز هوار در رفته را در نوردید و پیروان آن را از هوس بازیچه قرار دادن سوسیالیسم، شفا بخشید. نماینده ی اصلی و نوع کلاسیک این گرایش آقای کارل گرون Karl Grun است. (حاشیه انگلس بر چاپ آلمانی ۱۸۹۰)

** Philosophie de la Misere

بورژوائی این تصور راحت را بصورت دستگامهای مختلف کمابیش کامل توسعه می دهد. وقتیکه این نوع سوسیالیسم، پرولتاریا را ملزم می کند که این دستگاه فکری را به مرحله ی اجرا در آورد و بدین طریق با کله بسوی جَنّات عدن^{۲۰} اجتماعی خیز بردارد، در واقع پرولتاریا را ملزم می کند که در قید و بند جامعه ی موجود بماند، ولی تمام تصورات نفرت بار خود را در مورد بورژوازی دور بریزد.

شکل دیگری از این نوع سوسیالیسم، که عملی تر ولی غیر منظم تر است، کوشید اعتبار هر نوع نهضت انقلابی را از چشم طبقه ی کارگر بیندازد، با نشان دادن اینکه، نه یک اصلاح صرف سیاسی، بلکه تنها دگرگونی در شرایط مادی زندگی، یعنی روابط اقتصادی، می تواند به حال کارگران مفید باشد. لکن غرض این سوسیالیسم از ایجاد دگرگونی در شرایط مادی زندگی، به هیچ وجه الغاء روابط بورژوائی تولید، یعنی عملی که تنها بوسیله ی انقلاب میسر می شود، نیست، بلکه غرضش اصلاحات اداری، بر اساس ادامه ی حیات این روابط است؛ به همین دلیل، غرض این سوسیالیسم اصلاحاتی است که بهیچوجه بر روابط بین سرمایه و کار اثر نمی گذارد، بلکه در اوج، هزینه ی حکومت بورژوائی را تخفیف داده، کار اداری آنرا تسهیل می کند.

سوسیالیسم بورژوائی، تنها، باری تنها، موقعی تجلی کامل پیدا می کند که بدل به حرفی قلمبه در یک سخنرانی شود.

آزادی تجارت: برای حفظ منافع طبقه ی کارگر. حمایت از کالاهای داخلی: برای حفظ منافع طبقه ی کارگر. بهبود وضع دندانها: برای حفظ منافع طبقه ی کارگر. آخرین حرف سوسیالیسم بورژوائی و تنها حرف جدی آن، همین است.

جان مطلب سوسیالیسم بورژوائی این است: بورژوا، بورژواست - برای حفظ منافع طبقه ی کارگر.

۳- سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی - ناکجاآبادی

ما در اینجا در باره ی ادبیاتی که در هر انقلاب بزرگ جدید پیوسته زبان حال خواسته های پرولتاریا بوده است (مثل آثار بابوف* و دیگران)، حرفی نمی زنیم.

نخستین کوششهای مستقیم پرولتاریا برای رسیدن به هدف های خود، که در دوران هیجانهای عمومی، یعنی در دوران سرنگون شدن جامعه ی فئودالی صورت گرفت، لزوماً با شکست مواجه شد؛ یکی بدلیل موقعیت رشد نکرده ی خود پرولتاریا، و دیگری بدلیل عدم وجود شرائط اقتصادی برای آزادی این طبقه؛ شرائطی که برای ایجاد آن هنوز باید مدتی می گذشت و تنها عصر قریب الوقوع بورژوائی می توانست آنرا بوجود آورد. ادبیات انقلابی که این نخستین جنبش های پرولتاریا را همراهی کرد. لزوماً صبغه ای ارتجاعی داشت. این ادبیات، ریاضت طلبی همگانی و هم سطح سازی اجتماعی، در خام ترین شکلش را تبلیغ می کرد.

دستگاههای فکری بنام دستگاههای سوسیالیستی و کمونیستی، متعلق به سن سیمون**، فوریه، اوئن و دیگران، در مرحله ی رشد نکرده اولیه ی مبارزه

* Babeuf

** St.Simon

بین پرولتاریا و بورژوازی که در بالا بدان اشاره شد، بوجود می آید (مراجعه کنید به بخش یک: بورژوازی و پرولتاریا).

در واقع بنیان گذاران این دستگامهای فکری هم تخصصات طبقاتی و هم آثار عناصر رو به زوال را در شکل حاکم جامعه می بینند. ولی پرولتاریا، که هنوز دوران طفولیت خود را می گذارند، دورنمایی در برابر آنان ترسیم می کند که انگار طبقه ای است فاقد هر گونه ابتکار تاریخی و جنبش سیاسی مستقل.

از آنجا که رشد تخصصات طبقاتی همپای رشد صنعت است، موقعیت اقتصادی، طوری که آن بنیان گذاران می بینند، هنوز شرائط مادی برای آزادی پرولتاریا را در برابر آنان متجلی نمی کند. بهمین دلیل، آنان بدنبال یک علم جدید اجتماعی، نوعی قوانین اجتماعی نو می گردند که قرار است شرائط مادی فوق را بوجود بیاورد.

عمل تاریخی قرار است تسلیم عمل ابتکار شخصی آنان بشود؛ شرائط تاریخی آزادی پرولتاریا تسلیم شرائط و همی؛ و سازمان یافتن تدریجی و خودبخودی پرولتاریا به عنوان یک طبقه تسلیم سازمانی اجتماعی بشود که این مبتکران؛ بویژه، ساخته اند و پرداخته. اینان گمان می کنند که تاریخ آینده، منتهی به تبلیغ و اجرای عملی نقشه های اجتماعی آنان می شود.

اینان در سازمان دادن به نقشه هاشان، عمدتاً وقوف دارند به منافع طبقه ی کارگر به عنوان طبقه ای که بیش از همه رنج می برد. برای اینان پرولتاریا تنها ازین دیدگاه وجود دارد که این طبقه رنجبرترین طبقات است.

موقعیت رشد نیافته ی مبارزه ی طبقاتی و همچنین عدم رشد محیط آنان این قبیل سوسیالیست ها را مجبور می کند که خود را به مراتب بالاتر از تمام تخصصات طبقاتی بشمار آورند. اینان می خواهند شرائط زندگی هر کدام از

افراد اجتماع، حتی متمکن ترین آنها را هم بهبود ببخشند. بهمین دلیل، عادتاً، اینان کل جامعه را بدون اختلافات طبقاتی مخاطب قرار می دهند؛ و البته با رجحان بیشتر، طبقه ی حاکم را؛ چرا که، چگونه ممکن است مردم، پس از آنکه دستگاه فکری اینان را درک کردند از فهم این نکته عاجز باشند، که در بهترین نقشه ی ممکن، عالیترین شکل ممکن جامعه نهفته است؟

بهمین دلیل اینان هر نوع عمل سیاسی، بویژه عمل انقلابی را، یکسره رد می کنند؛ می خواهند به وسایل مسالمت آمیز به هدف های خود برسند؛ و می کوشند با آزمایش های کوچک، که شکست آن الزاماً حتمی است، و بزور سر مشق قرار گرفتن، راه را بروی این حواری جدید اجتماعی باز کنند.

این قبیل دورنماهای خیال انگیز از جامعه ی آینده، که در زمانی ترسیم شده که پرولتاریا در مرحله ای بسیار رشد نکرده بسر می برد، و چیزی جز یک تصور خیال انگیز از موضع خود ندارد، با نخستین اشتیاق های غریزی این طبقه بر ای تجدید ساختمان عمومی اجتماع مطابقت می کند.

لکن، این انتشارات سوسیالیستی و کمونیستی شامل عنصری انتقادی نیز هست. این انتشارات به تمام اصول اجتماع موجود یورش می برد. و به همین دلیل پر است از با ارزش ترین مطالب برای روشن شدن ذهن طبقه ی کارگر. اقدامات عملی پیشنهاد شده در این انتشارات از قبیل الغاء فرق بین شهر و روستا، و الغاء خانواده، و الغاء نحوه ی استفاده از صنایع برای پر کردن جیب افراد خاص، الغاء سیستم دستمزد، اعلام هماهنگی اجتماعی، تبدیل وظایف دولت به نظارت صرف بر تولید، باری، همه ی این پیشنهادها، تنها اشاره به ناپدید شدن تخاصمات طبقاتی می کنند، تخاصماتی که در آن زمان تازه داشت سرک می کشید و پدیدار می شد و در این انتشارات، در ابتدائی ترین شکل، و

بصورت نامشخص و بی هویت، برسمیت شناخته شده است. به همین دلیل این پیشنهادها صیغه ی ناکجا آبادی صرف دارد.

اهمیت سوسیالیسم و کمونیسم ناکجاآبادی- انتقادی با تکامل تاریخی نسبتی معکوس دارد. به همان نسبت که مبارزات طبقاتی جدید رشد می یابد و شکل مشخصی به خود می گیرد، این کناره گیری خیال انگیز از مبارزه، و این یورش های خیال انگیز به مبارزه، ارزش عملی و توجیه نظری خود را یکسره از دست می دهد. به همین دلیل، گرچه بانیان این دستگاههای فکری از بسیاری لحاظ ها انقلابی بودند، لکن، پیروان آنان از هر لحاظ بدل به فرق ارتجاعی صرف شدند. این شاگردان در مقابله با تکامل تاریخی مترقیانه ی پرولتاریا، سفت و سخت به عقاید اولیه ی استادان خود چسبیده اند. به همین دلیل، آنان می کوشند، و البته علی الدوام، تا مبارزه ی طبقاتی را کندتر کرده، تخصصات طبقاتی را با یکدیگر آشتی دهند. آنان هنوز خواب تحقق تجربی ناکجاآبادهای اجتماعی را می بینند؛ خواب ایجاد "فلانسترهای" جداگانه، و استقرار "آبادی های خودی" و بپا داشتن "ایکایای کوچولو"* را، که هر کدام برای خود خرده جنّات عدنی است؛ و برای تحقق عملی این قصرهای پا در هوا مجبورند به احساسات و کیسه های بورژوازی متوسل شوند. بتدریج آنان در جرگه ی سوسیالیست های محافظه کار ارتجاعی که فوقاً بدان اشاره شد در می آیند، و با

*فلانسترها Phalansteres، آبادی های سوسیالیستی طبق نقشه شارل فوریه بود و ایکاریا Icaria نامی بود که کابه Cabet به ناکجاآباد خود داده بود و بعدها به آبادی کمونیستی آمریکائی خود داد. (حاشیه انگلس بر چاپ انگلیسی ۱۸۸۸)
"آبادی خودی"، آبادی هائی بود که اوئن Owen اجتماعات نمونه کمونیستی خود را بدان نام، نامید. فلانسترها نام کاخ خای عمومی بود که فوریه طرح کرد. ایکاریا نامی بود که به ناکجاآباد روپائی که کابه موسسات کمونیستی آنرا ترسیم کرد، داده شده بود. (حاشیه انگلس بر چاپ آلمانی ۱۸۹۰)

این سوسیالیست ها فقط در این فرق می کنند که عالم نمائیشان منظم تر است، و به اثرات سحر آسای علم اجتماعی شان، اعتقاد متعصبانه و خرافی دارند. بهمین دلیل، آنان با هر نوع عمل سیاسی از طرف طبقه ی کارگر شدیداً مخالفت می کنند، و مدعی می شوند که چنین عملی فقط ناشی از بی ایمانی کوکورانیه نسبت به آن حواری جدید است. طرفداران اوئن در انگلستان و فوریه در فرانسه، به ترتیب، با چارتیست ها^{۲۱} و رفورمیست ها^{۲۲} مخالفت می کنند.

۴

موضع کمونیست ها در رابطه با احزاب مختلف اپوزیسیون کنونی

بخش دوم مناسبات کمونیست ها را با احزاب کنونی طبقه کارگر، از قبیل چارتیستهای* انگلستان و طرفداران اصلاحات ارضی در امریکا، روشن کرده است.

کمونیست ها برای حصول هدف های فوری و فوری و برای تحقق منافع کنونی طبقه ی کارگر مبارزه می کنند؛ لکن در نهضت کنونی آنان هم نماینده ی نهضت هستند و هم سر سپرده ی حفظ آینده ی نهضت. در فرانسه کمونیست ها در برابر بورژوازی محافظه کار و رادیکال، با سوسیال دموکراتها متحد

Chartists *

شوند*، با وجود این، این حق را برای خود حفظ می کنند که در رابطه با تعبیرات و توهم هائی که بصورت سنتی از انقلاب کبیر به دروان کنونی به ارث رسیده، موضع انتقادی بگیرند.

در سونیس کمونیست ها از رادیکال** ها حمایت می کنند، بی آنکه فراموش کنند که این حزب شامل عناصر متخاصمی است، که بخشی از آن را سوسیالیست های دموکرات، به معنای فرانسوی آن، و بخشی دیگر را بورژواهای رادیکال تشکیل می دهند.

در لهستان کمونیست ها از حزبی حمایت می کنند که به عنوان شرط اصلی آزادی ملی خواستار انقلاب ارضی است. این حزب همانست که در سال ۱۸۴۶ قیام کراکوی*** را بپا کرد^{۲۴}.

در آلمان هر وقت که بورژوازی روشی انقلابی علیه سلطنت مستبده و مالکیت ارضی فنودال و خرده بورژوازی داشته باشد، کمونیست ها در کنار آن به مبارزه ادامه می دهند.

لکن آنان، حتی برای لحظه ای هم، از این نکته غافل نیستند که در ذهن طبقه ی کارگر روشن ترین آگاهی نسبت به تضاد خصمانه بین بورژوازی و

* در آن زمان، نماینده این حزب در پارلمان فرانسه لدرو رولن Ledru-Rollin بود، در ادبیات لوئی بلان Louis Blanc، و روزنامه شان رفرم^{۲۲} Reforme بود. نام سوسیال دموکراسی با این اشخاص به عنوان بنیان گذاران آن، معرف بخشی از حزب دموکرات و یا جمهوری خواه بود که کمابیش رنگی از سوسیالیسم داشت. (حاشیه انگلس بر چاپ انگلیسی ۱۸۸۸)

حزبی که خود را در فرانسه در آن زمان سوسیالیست دموکراتیک می خواند، در حیات سیاسی، لدرو رولن و در ادبیات، لوئی بلان نماینده اش بود. بدین طریق آن حزب با سوسیال دموکراسی کنونی آلمان از زمین تا آسمان فرق داشت. (حاشیه انگلس بر چاپ آلمانی ۱۸۹۰)

** Radicals

*** Cracow

پرولتاریا را رسوخ دهند تا کارگران آلمانی مستقیماً از تمام سلاح‌ها و تمام شرایط اجتماعی و اقتصادی که بورژوازی الزاماً در طول سیادت خود بوجود می‌آورد، علیه خود بورژوازی استفاده کنند و برای آنکه پس از سقوط طبقات ارتجاعی در آلمان، مبارزه علیه خود بورژوازی بی‌درنگ آغاز گردد.

کمونیست‌ها توجه خود را عمدتاً به آلمان معطوف می‌دارند، چرا که آن کشور در آستانه‌ی انقلابی است بورژوائی که مجبور است در تحت شرایط پیشرفته‌ترین تمدن اروپا به اجرا در آید؛ و نیز بدلیل آنکه این کشور، پرولتاریائی به مراتب پیشرفته‌تر از پرولتاریای قرن هفدهم انگلستان و پرولتاریای قرن هجدهم فرانسه دارد؛ و باز بدلیل آنکه انقلاب بورژوائی در آلمان، پیش در آمدی خواهد بود بر انقلابی پرولتاریائی که بلافاصله بوقوع خواهد پیوست.

خلاصه کمونیست‌ها در همه جا از تمام نهضت‌های انقلابی علیه نظام کنونی اجتماعی و سیاسی حمایت می‌کنند.

در سراسر این نهضت‌ها، کمونیست‌ها، به عنوان اساسی‌ترین مسأله، موضوع مالکیت را - بدون در نظر گرفتن درجه‌ی رشد آن در هر زمان - پیش می‌کشند.

و بالاخره کمونیست‌ها، در همه جا برای وحدت و توافق احزاب دموکرات کشورهای سراسر جهان کوشش می‌کنند

کمونیست‌ها از مخفی داشتن آراء و هدف‌های خود بیزارند. آنان آشکارا اعلام می‌کنند که هدف‌های آنان تنها از راه سرنگون کردن تمام شرایط اجتماعی کنونی از طریق توسل به زور، تحقق پذیر است. بگذار طبقات حاکم

از انقلاب کمونیستی بر خود بلزند. پرولتارها برای باختن چیزی جز زنجیر هاشان ندارند. برای بردن یک دنیا در برابر آنان است.

کارگران کشورهای جهان متحد شوید!

نوشته شده بوسیله ی مارکس و انگلس

در دسامبر ۱۸۴۷- ژانویه ۱۸۴۸

چاپ نخست به آلمانی در لندن

در فوریه سال ۱۸۴۸

ترجمه، از روی متن انگلیسی سال ۱۸۸۸

توضیحات

۱- این مقدمه برای اولین بار تحت عنوان "نود سال از بیانیه کمونیست"، بزبان انگلیسی در فوریه ۱۹۳۸، در مجله نیو اینترنشنال به چاپ رسید.

۲- انجمن کمونیست The Communist League- اولین سازمان کمونیستی بین المللی پرولتاریا، توسط مارکس و انگلس بنیان گذاری شد. و از ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۲ پا بر جا بود.

۳- اشاره به انقلاب فوریه ۱۸۴۸ در فرانسه.

۴- جمهوریخواه سرخ Red Republican - هفته نامه ی چارنیستی که از ژوئن تا نوامبر ۱۸۵۰ توسط جورج ژولین هارنی، در لندن منتشر می شد. این نشریه در شماره های ۲۴- ۲۱ نوامبر ۱۸۵۰، خلاصه ای از بیانیه ی کمونیست را به چاپ رسانید.

۵- اشاره به قیام قهرمانانه ی ۲۶- ۲۳ ژوئن ۱۸۴۸ که با نهایت سببیت توسط بورژوازی فرانسه سرکوب شد. این قیام اولین جنگ داخلی عظیم بین پرولتاریا و بورژوازی بود.

۶- سوسیالیست LeSocialiste - مجله ای هفتگی بود که از اکتبر ۱۸۷۱ تا ماه مه ۱۸۷۳ بزبان فرانسه در نیویورک منتشر می شد. این نشریه ارگان بخش های فرانسوی اتحادیه آمریکای شمالی بین الملل North American Federation of the International Hauge Congrss of the International بود. پس از کنگره هاگ Hauge Congrss این نشریه از بین الملل جدا شد. ترجمه ی فرانسوی بیانیه در شماره های بین ژانویه و مارس ۱۸۷۲ سوسیالیست به چاپ رسید.

۷- کمون پاریس ۱۸۷۱ - حکومت انقلابی طبقه کارگر بود که از ۲۸ مارس تا ۲۸ ماه مه ۱۸۷۱ قدرت را در دست داشت و اولین تجربه تاریخی را برای دیکتاتوری پرولتاریا فراهم آورد. این عبارت به انقلاب پرولتاریائی ۱۸ مارس ۱۸۷۱ و دوران دیکتاتوری پرولتاریائی پس از آن نیز اطلاق شده است. جنگ داخلی در فرانسه، تاریخ کمون پاریس و خصوصیات اساسی آنرا مشروحاً بررسی می کند.

۸- محاکمه کمونیست های کلنی (چهارم اکتبر تا ۱۲ نوامبر ۱۸۵۲) - دادگاه قلبی که توسط حکومت پروس برای یازده نفر از اعضای انجمن کمونیست، تشکیل شده بود. این دادگاه بر اساس اسناد و مدارک جعلی، هفت نفر از متهمین

را بجرم خیانت، به سه تا شش سال زندان محکوم کرد. این دسیسه چینی حکومت پلیسی پروس علیه جنبش کارگری جهانی، توسط مارکس و انگلس افشاء شد.

۹- اشاره به قیام ژوئن پاریس در سال ۱۸۴۸ (رجوع شود به یادداشت شماره ۵).

۱۰- این مقدمه در اول مه ۱۸۹۰ توسط انگلس نوشته شد. در این روز بر طبق تصمیم کنگره پاریس "بین الملل دوم" (ژوئیه ۱۸۸۹)، تظاهرات توده ای، اعتصابات و جلسات، در چند کشور اروپائی و آمریکا برگزار شد. کارگران خواسته ی ۸ ساعت کار در روز و سایر خواسته های مطروحه در کنگره را پیش نهادند. از آن زمان به بعد، اول ماه مه، بعنوان روز همبستگی بین المللی پرولتاریا، توسط کارگران همه ی کشورها جشن گرفته شد.

۱۱- اشاره به تقصبات بزرگ استعمارگرانه لردهای فئودال، سرکردگان قشون و بازرگانان ایتالیائی اروپا به شرق است که در قرن یازدهم تا سیزدهم میلادی تحت لوای مذهبی پس گرفته زیارتگاه های اورشلیم و سایر "اماکن مقدسه" از مسلمانان صورت گرفت. جنگ های صلیبی از کلیسای کاتولیک و پاپ که در جستجوی سیطره ی جهانی بود الهام می گرفت و توسط آن توجیه می شد و سرکردگان قشون نیروی اعظم جنگنده آنرا تشکیل می دادند. دهقانانی که در صدد رهائی از یوغ فئودالی بودند نیز در جنگ های صلیبی شرکت کردند. اینان در طول گذار خود از کشورهای مختلف، جماعات مسلمان و نیز مسیحی این کشورها را از چپاول و خشونت مصون نگذارند. هدف آمال چپاولگرانه آنان، نه تنها دول اسلامی سوریه، فلسطین، مصر و تونس، بلکه

امپراطوری اورتدکس روم شرقی هم بود. اما فتوحات آنان در مدیترانه شرقی دیر پا نبود و بزودی توسط مسلمانان پس رانده شدند.

۱۲- مارکس و انگلس در آثار بعدیشان به جای "ارزش کار" و "قیمت کار" از عبارت دقیق تر "ارزش نیروی کار" و "قیمت نیروی کار" استفاده کردند.

۱۳- اشاره شود به انقلاب بورژوائی فرانسه در پایان قرن هیجدهم.

۱۴- اشاره به نهضت اصلاح قانون انتخاباتی است که تحت فشار مردم در سال ۱۸۳۱ در مجلس عوام تصویب شد و سرانجام در ژوئن ۱۸۳۲ مجلس لردان بر آن صحنه گذاشت. این اصلاح بر علیه انحصار سلطه ی اشرافیت مالی و زمیندار متوجه شده بود و راه پارلمان را بروی نمایندگان بورژوازی صنعتی باز کرد. پرولتاریا و خرده بورژوازی که نیروی اصلی مبارزه برای اصلاح قانون انتخاباتی را تشکیل می دادند فریب بورژوازی لیبرال را خوردند و حقوق انتخاباتی بدانان اعطاء نشد.

۱۵- تجدید سلطنت ۱۶۸۹- ۱۶۶۰- دومین دوران حکومت سلسله استوارت Stuart در انگلستان است. انقلاب بورژوائی انگلستان در قرن هفدهم به نخستین دوران حکومت این سلسله خاتمه داد.

تجدید سلطنت ۱۸۳۰- ۱۸۱۴- دومین دوران سلطنت سلسله بوربون Bourbon در فرانسه است، رژیم ارتجاعی بوربون ها که از منافع نجبا و کلیسا دفاع می کرد توسط انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ برانداخته شد.

۱۶- لژیتمیست ها Legitimists- طرفداران سلسله ی مشروع بوربون بودند و در مبارزه اشان علیه سلطنت سلسله اورلنن Orleans (۱۸۴۸- ۱۸۳۰)، که بر اشرافیت مالی و بورژوازی بزرگ متکی بود، بخشی از

لژیتمیست ها به عوام فریبی اجتماعی توسل جستند و در مقابل استثمار بورژوازی، خود را به عنوان حامی کارگران قلمداد کردند.

۱۷- "انگلستان جوان" Young England - گروهی از محافظه کاران انگلیسی- دست اندرکار سیاست و ادبیات- بود که در اوائل دهه ۱۸۴۰ تشکیل شد. این گروه که نارضایتی اشرافیت زمیندار را در مقابل قدرت اقتصادی و سیاسی روز افزون بورژوازی منعکس می کرد، در عین حال به ریاکاری عوام فریبانه متوسل می شد تا بدینوسیله طبقه کارگر را تحت سیطره ی خود در آورد و از آن به عنوان ابزاری علیه بورژوازی استفاده بکند.

۱۸- حکومت اربابی Junkerdom و یا Squirearchy- در معنای خاص خود به اشرافیت زمیندار در پروس شرقی و در معنای عام، به طبقه ای از زمینداران آلمان اطلاق می شود.

۱۹- اشاره به انقلاب بورژوا-دموکراتیک ۱۸۴۹-۱۸۴۸ در آلمان.

۲۰- مارکس و انگلس دو کلمه ی New Jerusalem یعنی بیت المقدس جدید را بکار می برند که با سنت مسیحی مترادف بهشت است. ما با سنت اسلامی New Jerusalem را به "جنات عدن" ترجمه کرده ایم. (مترجم)

۲۱- چارتریسیم Chartism- نهضت سیاسی کارگران انگلیسی در دهه سی تا نیمه دهه ی پنجاه از قرن نوزدهم که در نتیجه شرایط دشوار اقتصادی و فقدان حقوق سیاسی کارگران ظاهر گشت. شعار نهضت مبارزه برای اجرای "منشور مردم" People,s Charter بود. "منشور مردم" شامل خواسته ی حق انتخاب عمومی و مواد دیگری بود که این حق را برای کارگران تضمین می کرد. به گفته ی لنین چارتریسیم "اولین نهضت انقلابی پرولتاریائی گسترده، واقعاً توده ای

و از نظر سیاسی سازمان یافته" بود. (لندن، مجموعه آثار، جلد ۲۹، چاپ مسکو ۱۹۶۵، صفحه ۳۰۹)

۲۲- اشاره به جمهوریخواهان دموکرات خرده بورژوا و سوسیالیست های خرده بورژوائی است که طرفدار روزنامه رفرم La Reforme بودند. آنان خواستار جمهوری و اصلاحات دموکراتیک و اجتماعی بودند.

۲۳- رفرم La Reforme- روزنامه ی فرانسوی که از سال ۱۸۴۳ تا ۱۸۵۰ در پاریس منتشر می شد.

۲۴- در فوریه ۱۸۴۶ در سراسر سرزمین لهستان برای قیامی جهت کسب آزادی ملی تدارک چیده می شد. دموکرات های انقلابی لهستانی (دابروفسکی Dabrowski و دیگران) ملهمین اصلی قیام بودند. اما به علت خیانت بخشی از اعیان لهستان و دستگیری رهبران قیام توسط پلیس پروس، تنها طغیان های پراکنده صورت گرفت. تنها در کراکو Cracow که از سال ۱۸۱۵ به بعد مشترکاً توسط اتریش، روسیه و پروس اداره می شد، قیام کنندگان در ۲۲ فوریه پیروزی بدست آوردند و یک حکومت ملی برقرار کردند. این حکومت با صدور اعلامیه ای خدمات اجباری برای اربابان فئودال را منسوخ کرد. قیام کراکو در اوائل مارس ۱۸۴۶ در هم شکسته شد. در نوامبر ۱۸۴۶، اتریش، پروس و روسیه عهدنامه ای منعقد کردند که بر طبق آن کراکو به امپراطوری اتریش ملحق شد.